شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

۲۱ ۰۴ ۹۹

۳۶ صفحه: ۱۲ صفحه + ۴ صفحه ورزشی + ۴ صفحه زندگی نو + ۱۶ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۱۴۸ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir

حدیث روز

خرد آدمی از آراستگی‌اش به پاک‌دامنی و قناعت شناخته گردد.

امام علی (ع)

شرح غررالحکم ۴۴۸/۶

رطوبت هوا ۲۲٪

۲۲° ↓ ۳۳° ↑

صبح ۲۷° | ظهر ۳۱°

عصر ۳۰° | شب ۲۶°

- اذان ظهر ۱۲:۳۷
- غروب آفتاب ۱۹:۵۱
- اذان مغرب ۲۰:۱۲
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۵
- اذان صبح فردا ۳:۳۹
- طلوع آفتاب فردا ۵:۲۴

کاریکاتور

محمدرضا میرشاه‌ولد

بدون شرح

مشهد قدیم

نانواها و تنورهای سفید

محمود ناظران‌پور

تاریخ‌پژوه

نانواها جزو اولین کسبه‌ای بودند که صبح سحر مشغول به کار می‌شدند. اول خمیر می‌کردند و بعد تنورشان را روشن می‌کردند تا برای پخت نان آماده بشود. آتش تنورها در قدیم از هیزم بود. آتش هیزم تنور را داغ می‌کرد که به آن «سرخ شدن» می‌گفتند؛ اما تنوری برای پخت نان مناسب بود که پس از سرخ شدن «سفید» بشود و به حرارت مناسب برای پخت نان برسد. نانواها برای رسیدن به این حرارت، در تنور «بُتّه» می‌انداختند. بته نوعی خار است از خانواده «تِرِخ» که اسم علمی آن «دَرمَنه» است و علف خوش‌بویی است. نانوایی‌ها انباری داشتند که در آن هیزم‌ها و بته‌ها را نگه می‌داشتند. «بته‌کشی» در قدیم برای خودش شغلی بود. بته‌کش‌ها عموما اهل طبس و آن طرف‌ها بودند. هر کدام ۴، ۵ خر داشتند و صبح‌های تابستان، با خرها راهی صحرا می‌شدند و بته می‌کندند و بار خرها می‌کردند و به شهر می‌آوردند و به نانوایی‌ها می‌فروختند.

نانواها کنار بته، از پشگل گوسفند هم استفاده می‌کردند. پشگل خشک‌شده گوسفند هم مثل بته، آتش‌گیری خوبی دارد؛ یعنی خیلی خوب می‌سوزد و حرارت بالایی تولید می‌کند. نانواها، برای سفید کردن تنور، بعد از سوزاندن هیزم، یک مشت پشگل پاش می‌دادند در آتش تنور.

در مشهد، ۳ جور نان داشتیم: نان سنگک، نان تافتون و نان بربری. بعدها نان عراقی هم اضافه شد که الان به آن نان تنوری می‌گویند. نان سنگک که همین نان‌هایی است که در تنور مخصوص، روی سنگریزه‌ها درست می‌شود.

اما نان تافتون ما با نان تافتونی که الان هست، فرق می‌کرد. تافتون‌های مشهدی، نان‌هایی لُمبه (چاق و تپل) بود که روی آن، تره خشک می‌زدند. نان بربری مشهدی هم با این نانی که الان به عنوان بربری شناخته می‌شود فرق می‌کرد. این نان کشیده‌ای که الان به عنوان بربری شناخته می‌شود، در قدیم اسمش «نان فری» بود. این‌ها را در فرهای مخصوص می‌پختند. خمیرشان را با پارو، در فر می‌گذاشتند و می‌پختند. نان بربری مشهد هم فرق می‌کرد. بربری مشهد یک نان بزرگ بود به بزرگی نان‌های سنگک قدیم. تنورش هم در زمین بود. شاطر روی زمین می‌نشست و تا کمر خم می‌شد توی تنور و نان را می‌چسباند. خیلی هم خطرناک بود. چند باری هم شاطرها افتاده بودند توی تنور. بعدها جمعشان کردند. نانوایی بربری خیلی دردسر داشت.

در قدیم نانواها برای مزه نان، روی آن تخم خشخاش می‌پاشیدند که فراوان هم بود. حالا خبری از آن خشخاش‌ها نیست اما اسم نان خشخاشی باقی مانده است؛ با وجود اینکه الان، عمدتا، روی نان‌ها کنجد می‌ریزند. اما عطر نان‌ها بیشتر از آرد دیمش بود. در قدیم آرد دیم را برای پخت نان ارجح می‌دانستند.

گندم وقتی آب می‌خورد نشاسته‌اش زیاد می‌شود. گندم چاق می‌شود. اما گندم دیمه چون آبی زیادی نخورده، پروتئینش زیاد است. بنابراین نانی که از آرد گندم دیمه درست می‌شود، بسیار خوش‌خور است. برای همین هم گندم دیم را برای نان پختن کنار می‌گذاشتند.

در «کوچه سیاوون»، یا «سیاه‌آبون» همین اول کوچه، یک نانوایی فری بود. این نانوایی تا همین اواخر هر چه نان می‌پخت با آرد دیمه بود. آن‌قدر این نان عطر داشت که از خیلی آن‌طرف‌تر، عطرش به مشام می‌رسید.

روزنامه‌خوانی / مشهد

مایملک شخصی

امیراطهر سهیلی

فیلم‌ساز

[کاستی درون ضبط قرار می‌گیرد. ضبط صوت روشن می‌شود. صدای زنگ در از درون ضبط.]

[صدای زنگ در. سکوت. دوباره صدای زنگ. چند بار پشت سر هم. زهرا، زنی میان‌سال، به سرعت به سمت آیفون می‌رود.]

زهرا: سلام آبجی. نگران نباش! نه، من هستم شما. نه از این به بعد جمعه‌ها من می‌آم. [گوشی آیفون را می‌گذارد.]

[زهرا به هال برمی‌گردد. آقاجون نشسته‌است و با ضبط قدیمی و کوچکی ور می‌رود. الینا، دختر بچه نه‌ساله، کنارش کتاب کودکانه‌ای را ورق می‌زند.]

آقاجون: کی بود؟

زهرا: هیچ‌کی.

[آقاجان از جواب زهرا عصبی می‌شود، از جا برمی‌خیزد و به سمت در خروجی می‌رود. ناگهان صدای کلید در. زهرا از جا می‌جهد. دست آقاجان را می‌گیرد و به سمت اتاق خواب می‌برد. لحظه‌ای به سمت در خروجی برمی‌گردد و قفل در را می‌اندازد. آقاجان متعجب او را می‌نگرد، به سمت در می‌آید. زهرا دستش را می‌گیرد و به سمت اتاق خواب می‌برد.]

آقاجون: بذار ببینم کیه؟

زهرا: راضیه. امروز نوبت راضیه. آقاجون: می‌خوام ببینم کیه.

زهرا: می‌گم که... [متوجه سمعک آقا جان می‌شود. حرفش را می‌خورد. سمعک آقاجان را روشن می‌کند] راضی. نوبت راضیه. من جاش اومدم.

[صدای کلید در در ورودی. صدای ضربه به در.]

آقاجان: خوب بگو بیاد تو.

زهرا: نمی‌خواد. امروز می‌خوایم تنها باشیم. کاظمم برای ناهار می‌آد. به مهدی و مهلا هم گفتم بیان.

آقاجان را به اتاق می‌برد.

زهرا: [به الینا] برو پیش آقاجون.

[الینا به سرعت به داخل اتاق می‌رود. زهرا به سمت در می‌رود.]

زهرا: کیه؟

صدای راضی (خواهر بزرگ زهرا): چی شده چرا در رو وا نمی‌کنی؟

صدای اشرف (خواهر کوچک زهرا): [نگران] چی شده زهرا؟

زهرا: چیزی نیس.

صدای راضی: [به در می‌کوبد. عصبی] یعنی چی؟ در رو واکن.

صدای اشرف: [نگران] چی شده زهرا؟ راستش رو بگو.

[زهرا در را باز می‌کند. اشرف و راضی به درون می‌آیند. مضطرب و نگران.]

زهرا: خوب نیگا کن. چیزی نیس. آقا جون تو اتاقه. با الینا.

[زهرا رو برگردانده و به سمت حمام می‌رود. تشت لباس‌های شسته‌شده را برمی‌دارد و به سمت تراس می‌برد.]

اشرف: [نگاهی به داخل اتاق می‌اندازد. نفسی به راحتی می‌کشد.] این اداهات چیه؟

زهرا: ادا نیس. می‌خوام یه روز با بابام تنها باشم.

اشرف: دوشنبه‌ها نوبتته. همون دوشنبه‌ها رو تنها باش.

زهرا: [لباس‌ها را پهن می‌کند.] از این هفته من جمعه‌ها می‌آم. دوشنبه راضی بیاد. جاهامون عوض.

[اشرف به سمت زهرا می‌رود و تشت لباس‌ها را از او می‌گیرد.]

اشرف: [آرام] مثل آدم به من بگو چی شده؟ به راضی نمی‌گم.

زهرا: [بی‌تفاوت، لباس‌ها را از درون تشت که اکنون در دست اشرف است برمی‌دارد و پهن می‌کند.] کدوم آدم عاقلی لباس‌های چرکش رو جلوی پنجره همساده آویزون می‌کنه؟

[راضی به سمت اتاق خواب می‌رود. زهرا به سرعت لباس‌ها را رها می‌کند و سراسیمه به سمت راضی می‌رود و مانعش می‌شود.]

زهرا: امروز نوبت منه هیچ‌کی حق نداره بره سمت آقاجون. می‌خوای ببینیش از پنجره ببین!

راضی: [عصبی] یعنی چی؟

زهرا: یعنی همون لباس چرک‌ها. یعنی شما می‌شینین خاله‌زنک‌بازی در می‌آرین می‌دین روزنامه.

راضی: [می‌خندد] هممون جمع می‌شیم تو روزنامه دلمون وامی‌شه. می‌دونی من چندوقته امیر رو ندیدم.

زهرا: گروه فامیلی هس، تو واتس‌اپ هم رو ببینید دلتون وا شه. دلیل نداره بابای من رو بذارین وسط که دلتون وا شه.

اشرف: بابات کلی طرف‌دار پیدا کرده.

زهرا: اون بابای من نیس. یه پیرمرده که درباره همه چی نظر می‌ده. بابای من صب تا شب رو تختش نشسته و به یه چیزهایی فکر می‌کنه که برای هیچ‌کدوممون مهم نیس. بابای من کجا رفیق آورده خونه. بابای من کجا توی کاروکاسبی نوه‌هاش دخالت کرده؟

راضی: اون رو که راست می‌گه. حجت هم گفت فک کنم سعید دلخور شده.

زهرا: دلخوری داره دیگه. آقا بابامونه. یکی باید پاشه ادعا کنه این بابامه حق نداره هر روزنامه‌ای هر چی خواس براش بنویسه.

اشرف: حالا تو هم داغش نکن.

راضی: چرت و پرت می‌گی. داستانه دیگه. اگه بخواد هر کی از تو قصه بودن بدش بیاد که قصه‌ای نمی‌مونه.

اشرف: زندانی‌اش کنی دلیل نمی‌شه قصه در نیاد ازش.

راضی: این هفته قصه‌ای هم نداره.

زهرا: چرا الان می‌گه چرا نماینده‌ها ۲۰۰ میلیون حق خونه گرفتن بعد آقاجون اجاره خونه‌اش رو بخشیده.

راضی: خوب چرا ۲۰۰ میلیون حق خونه گرفتن.

زهرا: خب مجلس خودشونه. دوست دارن بگیرن.

[صدای ضربه به در اتاق.]

زهرا: [داد می‌زند.] چیه؟

راضی: شاید دست به آب داشته باشه.

آقاجون: دست به آب دارم.

[زهرا در را باز می‌کند. آقاجان به سمت دست‌شویی می‌رود. الینا به سمت زهرا می‌دود و در آغوشش می‌کشد.]

الینا: مامان جون اینجا هزارپا از آلیس می‌پرسه تو کی هستی؟ آلیس می‌گه نمی‌دونم. مگه آدم می‌شه ندونه که کیه؟ من الینام خب.

زهرا: خوب الینا کیه؟

[آقاجان یواشکی به اشرف اشاره می‌کند. اشرف به سمت آقاجون می‌رود. آقاجون نوار کاستی را به اشرف می‌دهد.]

آقاجون: این رو بده به امیر.

[اشرف کاست را می‌گیرد. آقاجان به سمت دست‌شویی می‌رود.]

آقاجون: آدمیزاد صاحب فضولات خودشم نیس.

[در دست‌شویی را می‌بندد. اشرف به سمت ضبط می‌رود. نوار را درون کاست می‌گذارد. پخش می‌کند.]

صدای کاست: زنگ در. صدای زهرا که آیفون را برمی‌دارد. صدای زهرا: سلام آبجی. نگران نباش!

عکس روز

مسابقات هاکی روی یخ بانوان

عکس: محمدمهدی دورانی | فارس

روزنوشت

روزِ زور

نگاهی به تأثیرات کشتار مسجد گوهرشاد بر اجرای قانون کشف حجاب اجباری

حسین بیات

روزنامه‌نگار

اگر برگردیم به ۸۵ سال قبل، می‌شود بامداد همین امروز که کشتار مسجد گوهرشاد رخ داد؛ کشتاری که اگر چه هیچ‌گاه تعدادش بر مردم معلوم نشد، تا امروز نقلش از دهان گم نشده است. بسیاری در روایتشان این موضوع را از تبعات کشف حجاب بانوان می‌دانند، درحالی‌که به لحاظ زمانی چنین چیزی صحیح نیست. واقعه گوهرشاد در روزهای ۱۹ تا ۲۱ تیر ۱۳۱۴ و در اعتراض به قضیه اتحاد شکل (اجباری شدن کلاه شاپو برای مردان) رخ داده و دستور کشف حجاب نسوان در ۱۷ دی این سال ابلاغ عمومی شده است. با این حال نمی‌توان برای این ۲ ماجرا هیچ ربطی متصور نبود. رضاشاه پیش‌تر از این و در پست نخست‌وزیری متحدالشکل کردن لباس مردان، دستور به سر گذاشتن کلاه پهلوی به جای دستار و فینه و اجباری کردن کت و شلوار و کفش مردانه به جای لباس‌های سنتی را اجرایی و حتی در سال ۱۳۰۷ دولت را وادار می‌کند برای عمومی شدن این تغییر در مجلس هفتم شورای ملی، اتحاد لباس را به‌صورت قانون درآورد. در سال ۱۳۱۳ وقتی میهمان مصطفی کمال آتاترک در ترکیه می‌شود، دیده‌ها و شنیده‌ها او را مجاب می‌کنند که تغییر دوباره‌ای در لباس مردم ایران پدید آورد؛ این‌بار اما زنان هم مشمول اجبار خواهند بود. اگر به شرایط اجتماعی کشور در سال‌های ابتدایی این قرن نگاهی بیندازیم ایران سال‌های پس از جنگ جهانی اول را تجربه می‌کند و نفرت شدیدی از نیروهای بیگانه در دل مردم موج می‌زند. از سویی رضاشاه توانسته بود با برقراری نظم و امنیت عمومی پایگاهی مردمی کسب کند و به چهره‌ای ملی بدل شود. نخستین تغییر او برای لباس ایرانیان در همین دوره رخ می‌دهد که محبوبیت بالایی دارد و همگان او را به چشم یک منجی می‌بینند، برای همین با مخالفت‌های جدی‌ای روبه‌رو نمی‌شود و اما هنگامی که موضوع تغییر لباس به کلاه لگنی (شاپو) می‌رسد از یک سو دیگر آن محبوبیت عمومی موجود نیست و شاه به عنوان چهره‌ای خلاف دین و مذهب شناخته می‌شود و از سوی دیگر روحانیون بسیاری از پایگاه‌هایی را که در سال‌های قبل به واسطه تصویب قوانین مختلف از جمله قوانین مدنی و ایجاد دادگستری از دست داده بودند، به شیوه‌های مختلف احیا کرده و از جایگاهی رفیع نزد مردم برخوردار بودند. در واقع روحانیون طبقه‌ای بودند که بیشتر از دیگر طبقات از این قانون متضرر شده بودند و لباس مذهبی را بدون جواز رسمی حکومت نمی‌توانستند استفاده کنند. همین موارد سببی است تا وقتی در سال ۱۳۱۴ جایگزینی کلاه شاپو به جای کلاه پهلوی به کلیه وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی ابلاغ می‌شود، روحانیون بیش از هر قشر دیگری واکنش نشان دهند. اگرچه اسدی، نایب‌التولیه آستان قدس، در آن زمان از رضاشاه می‌خواهد این طرح در مشهد دیرتر اجرا شود اما پاکروان، استاندار وقت، آمادگی خود را برای اجرا اعلام می‌کند و این است که کلاه تمام لبه پایش به مشهد باز می‌شود. از دید روحانیون بر سر گذاشتن آن گناه کبیره «تشبه به کفّار» است، برای همین آیت‌ا... حسین قمی ۱۰ تیرماه ۱۳۱۴ به همراه ۲ پسرش با هواپیما عازم تهران می‌شود تا در دیداری حضوری شاه را از اجرای این قانون منصرف کند. دیداری که البته هیچ‌وقت صورت نمی‌گیرد اما شایعات زیادی را روانه مشهد می‌کند؛ از بازداشت و شکنجه آیت‌ا... قمی گرفته تا حتی قتل وی. جو متشنج مشهد با بازداشت امضاکنندگان تلگراف آزادی آیت‌ا... متشنج‌تر می‌شود و در نهایت با ورود طلبه جوانی به نام بهلول گنابادی و تحریک نواب احتشام رضوی به مرز انفجار می‌رسد. رقابت قدرت در استان نیز دلیل دیگری است که اوضاع عامدانه کنترل نشود و در نهایت کشتاری فجیع به تحصن و تجمع مردم مشهد در مسجد گوهرشاد پایان دهد. با این تفاسیر نمی‌توان کشف حجاب بانوان را بی‌ارتباط به واقعه گوهرشاد دانست. به عقیده نگارنده کشتار مسجد گوهرشاد که در ادبیات سیاسی وقت ایران به غائله خراسان شهره است، تعیین‌کننده شیوه اجرای کشف حجاب بانوان است. رضاشاه که تا پیش از موضوع گوهرشاد هیچ اعتراض مردمی‌ای در برابر تصمیم‌هایش ندیده است با مشاهده ایستادگی مشهدی‌ها به این نتیجه می‌رسد که اجرای کشف حجاب بانوان باید چیزی فراتر از یک قانون عمومی باشد همین است که قوه قهریه دولت به کمکش می‌آید تا لباس زنان را از پیچه و روبند به لباس و کلاه فرنگی مبدل کند. اگر از احساسات شدید مردم مشهد به آیت‌ا... قمی بگذریم، ماجرای مسجد گوهرشاد متأثر از تغییر لباس مردان ایران است و رضاشاه وقتی چنین اعتراض بی‌سابقه‌ای را برای تغییر مردانه پوشش می‌بیند، پیش‌دستی می‌کند و اجبار را به «کشف حجاب بانوان» می‌چسباند.

نگاه هشتم

غلامرضا بنی‌اسدی | روزنامه‌نگار

ختمِ عروسی‌ها، شاید وقتی دیگر

حریم بانی سلامت مردم و مقابله با شیوع کرونا دارد به دغدغه عمومی خردمندان جامعه تبدیل می‌شود. این رویدادی مبارک است و می‌توان آن را ذیل عنوان امر به معروف و نهی از منکر هم تعریف کرد.

این خیلی خوب است که شهروندان با حساسیت مضاعف با ماجرا برخورد کنند و نه تنها خود ملزم به رعایت پروتکل‌ها باشند که به بی‌عملی دیگران هم کنشگری کنند. مثل همین جناب ابوالفضلی که به عنوان یک شهروند مسئول دست به قلم شد تا حساسیت خود را به جامعه نیز منتقل کند. او چند نکته نوشت:

یکم: به‌رغم قرمز شدن وضعیت خراسان رضوی در بحث شیوع کرونا و ممنوعیت برگزاری مجالس جشن و عروسی در استان متأسفانه همچنان شاهد برگزاری مراسم عروسی در تالارها و باغ‌سراهای مشهد و استان هستیم. از آنجایی که این مکان‌ها یکی از مهم‌ترین کانون‌های شیوع ویروس کروناست از مدعی‌العموم خواستاریم برای حفظ سلامت جامعه با متخلفان برخورد قاطع داشته باشند.

دوم: با اینکه دانشگاه علوم‌پزشکی شماره ۱۹۱ را اعلام کرده است تا شهروندان در صورت اطلاع از برگزاری مجالس جشن و عروسی موارد را به این شماره اطلاع دهند، متأسفانه پس از تماس از شما می‌خواهد با ۱۹۰ تماس بگیرید؛ در آن هم اعلام می‌کنند ما بر اجرای پروتکل‌های بهداشتی در این مکان‌ها نظارت می‌کنیم، درحالی‌که باید از برگزاری مجالس در این مکان‌ها جلوگیری شود.

سوم: اتحادیه‌های صنفی کی می‌خواهند وارد میدان شوند و جلوی برگزاری‌های این مجالس پرخطر را بگیرند؟ مگر قرار است فقط پلیس و دستگاه قضا با این موارد برخورد کند؟ پس تکلیف مدنی اتحادیه‌ها چه می‌شود؟!

فکر می‌کنم باید همه با هم به میدان بیاییم تا کرونا از میدان به‌در شود.

یک سری

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

تعبیر «یک سری» گرته‌برداری از زبان انگلیسی است و کاربرد آن در نوشتار فارسی نادرست است.

- متأسفانه از اینکه در سری جدید «پایتخت»... ✗
- با در نظرگرفتن یک سری تمهیدات... ✗
- یک سری افرادی که به این مکان آمدند... ✗
- متأسفانه از اینکه در فصل جدید «پایتخت»... ✓
- با در نظر گرفتن تمهیداتی... ✓
- برخی افراد که به این مکان آمدند... ✓

#زین_قند_پارسی

۲۱ تیر ۱۳۱۴

تاریخ‌نگار

قتل‌عام مسجد گوهرشاد

۲۱ تیر ۱۳۱۴ یکی از روزهای خاص نه تنها در تاریخ مشهد، بلکه در تاریخ معاصر ایران است. در این روز مأموران پهلوی اول صبر بیشتر در برابر اعتراضات مردم مشهد به دستور تغییر لباس مردان و از آن مهم‌تر توهین به مرجع برجسته عالم تشیع، مرحوم آقا سید حسین قمی، را جایز ندانستند و مردم معترض متحصن در مسجد گوهرشاد را به گلوله بستند و قتل‌عام کردند تا بدین‌گونه به اعتراضات ایشان پایان دهند. ناگفته نماند که این پایان خود شروعی بر اقدامات ضددینی مأموران پهلوی در مشهد بود، چون آنان که پیش از این حاج آقا سید حسین قمی را که از مشهد برای دیدار شاه و بیان اعتراض مردم به تهران رفته بود در حصر قرار داده بودند، پس از این قتل‌عام هم دیگر علمای بزرگ مشهد را بازداشت و پس از انتقال به تهران و تشکیل دادگاهی مصلحتی، به شهرهای مختلف کشور تبعید و خود حاج آقا سید حسین قمی را هم راهی عراق کردند و بدین‌گونه کنترل مشهد به عنوان مهم‌ترین شهر دینی ایران را در دست گرفتند.